



خاطرات علی خوش لفظ
نویسنده: حمید حسام



سلسله‌های علمی و ادبی

سرشناسه: حسام، حمید، ۱۳۴۰ -

عنوان و نام پدیدآور: وقتی مهتاب گم شد: خاطرات علی
خوش لفظ / نویسنده حمید حسام؛ [برای] دفتر فرهنگ
و مطالعات پایداری مراکز استانی، حوزه هنری همدان.
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۵۶۸ ص.

ISBN: 978-600-175-781-5

وضعیت فهرست نویسی: فیا.

عنوان دیگر: خاطرات علی خوش لفظ.

موضوع و خوش لفظ، علی، ۱۳۴۲ -

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی استان همدان.
حوزه هنری. دفتر مطالعات و احیای پایداری
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ح۵ش۶ / DSR IX ۱۸۱
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۸۴۳۰۹۲۲
شماره کتاب شناسی ملی: ۳۵۷۵۰۱۳



انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)
دفتر فرهنگ و مطالعات پایداری مراکز استانی /
استان همدان



وقتی مهتاب گم شد

خاطرات علی خوش لفظ

نویسنده: حمید حسام

چاپ و صحافی: ویژه پرداز اندیشه

چاپ سی و هشتم: ۱۴۰۱

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۷۵-۷۸۱-۵

نشانی انتشارات تهران: خیابان حافظ، خیابان رشت،
پلاک ۲۳، تلفن: ۸۱۲۴۲، دورنگار: ۶۶۴۶۹۹۵۱
فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان بسیج، نویسنده به خیابان
حافظ، جنب حوزه هنری، پلاک ۱۴۵، تلفن: ۸۸۹۴۹۷۹۱-۳
فروشگاه انقلاب: تهران، خیابان انقلاب، میدان انقلاب،
جنب سینما بهمن، پلاک ۱۰۳۳، تلفن: ۶۶۴۷۶۵۶۸-۹
فروشگاه اصفهان: اصفهان، میدان انقلاب، سینما ساحل،
کدپستی: ۸۱۳۳۶۱۴۵۱۱، تلفن: ۶-۳۲۲۴۷۷۳۵-۳۱

Sooremehr.ir

Mehrak.ir

@Sooremehr

۶۶۴۶۰۹۹۳ (پنج خط)

۱۵۸۱۵-۱۱۴۴

۳۰۰۰۵۳۱۹

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

دانلود کتابخوان سوره مهر

با وارد کردن کد تخفیف hisama در اولین خرید
خود از کتابخوان سوره مهر ۵۰٪ تخفیف بگیرید.



فهرست

۹۰.....	«یا رفیق من لا رفیق له»
۱۳.....	فصل اول: کوچه باغ‌های محله «شترگلو»
۳۷.....	فصل دوم: پایگاه راه خون
۷۳.....	فصل سوم: بلدچی شانزده ساله
۱۲۳.....	فصل چهارم: نبرد تا آزادی خرمشهر
۱۷۳.....	فصل پنجم: رمضان جنگ تشنگی
۱۹۹.....	فصل ششم: برادران خوش زخم
۲۳۳.....	فصل هفتم: قسم به سم اسبان
۲۸۵.....	فصل هشتم: لبخند شفاعت
۳۱۹.....	فصل نهم: من، مهتاب، مین
۳۸۵.....	فصل دهم: نبرد فاو
۴۸۳.....	فصل یازدهم: فرار از هیاهوی نام و عنوان
۵۰۹.....	فصل دوازدهم: پاره‌های تنم در شلمچه
۵۴۵.....	فصل سیزدهم: همه برادران من

«یا رفیق من لا رفیق له»

رفیقی داشتم که می‌گفت: «اینجا - جزیرهٔ مجنون - جای دیوانه‌هاست. دیوانه‌هایی که عاشق‌اند. عاشقانی که می‌خواهند از راه میان‌بُر به خدا برسند.»

تابستان سال ۱۳۶۵ بود و من با این رفیق راه، راه را گم کرده بودم. کجا؟ در جزیرهٔ مجنون؛ وقتی که از خط برمی‌گشتیم. همان دمدمای صبح. گرما بالای سی درجه بود و رطوبت هوا بالای هفتاد درصد و ما برای رهایی از گرما و شرجی، بالا پوشمان، فقط یک زیرپیراهن سفید و خیس بود.

آنجا، کسی را دیدم که کلاه پشمی زمستانی و تا پایین ابرو پایین کشیده و کنار نی‌زارها دراز به دراز خوابیده بود. نگاه عاقل‌اندر سفیهی به او کردم و به رفیقم گفتم: «راست گفتی که مجنون جای دیوانه‌هاست.» رفیق راه - جلیل شرفی - گفت: «فعلاً چاره‌ای نیست جز اینکه مسیر و راه را از این عاقل دیوانه‌نما بپرسیم. از نیروهای اطلاعات عملیات است و بلدِ راه.»

پرسیدم: «اخوی، ما راه را گم کرده‌ایم. سه‌راه همت کدام طرف است؟»

دو کلمه بیشتر نگفت: «مستقیم برو، می‌رسی به همت.» آن قدر بی‌خیال و بی‌محل این دو کلمه را ادا کرد که از او خوشم نیامد. در پاسخ خست به خرج داده بود. ولی همین دو کلمهٔ مختصر

را با رفیق راهم - جلیل شرفی - عقب جلو کردیم و سه معنی ژرف از آن بیرون کشیدیم؛ اول اینکه، راه رسیدن به همت راه مستقیم است. دوم اینکه رسیدن به راه مستقیم، همت می‌خواهد. و سوم اینکه راه همت، راه مستقیم است و راه مستقیم راه همت. تمام این جملات به یک نتیجه و مقصد می‌رسید.

یک ماه بعد، همان جا، از جزیرهٔ مجنون، رفیق راهم - جلیل شرفی - رفت پیش حاج همت و آسمانی شد.

□

بیست سال بعد، در سال‌های بعد از جنگ، همان بلدچی بی‌خیال، که راه مستقیم را نشانمان داده بود، رفیق شد و در این دنیایی که جز رفاقت خدا، روی رفاقت کسی نمی‌شود حساب کرد، آن قدر رفیق شدیم که از او پرسیدم: «مرد حسابی، آن چه جور آدرس دادن بود؟!» که با این سؤال دست مرا گرفت و به کوچه‌های خاطراتش برد؛ از روزگاری که شش ساله بود و در خرمشهر کم‌شد تا روزی که شانزده‌ساله شد، و بعد از آشنایی با حاج احمد متوسلیان، در مریوان، بلد راه شد تا راه و مسیر فتح را برای آزادسازی خرمشهر به گردان‌ها نشان بدهد.

شنیدن خاطرات علی خوش‌لفظ، طی شش ماه، از سیمای آن عاقل دیوانه‌نما، رمزگشایی کرد و تازه فهمیدم که او چقدر راه عبور به عمق خطوط دشمن را برای ترسیم مسیر رزمندگان در شب حمله، خوب می‌شناخته. از سرپل ذهاب تا در اسطوره‌ای کوشک در عملیات رمضان و از عمق کردستان عراق در عملیات والفجر ۲ تا کوه طلسم شده گیسکه در عملیات مسلم بن عقیل و سومار و از مهران و چنگوله تا جزیرهٔ مجنون؛ همان جزیره‌ای که از او عاقل دیوانه‌نما ساخت. آنجا که از آفت بلدچی پرآوازه گریخت تا خود واقعی‌اش را پیدا کند. آن خودی که تکه‌ای از آن، وسط میدان مین در سومار، روی خاک مانده بود.

پارهٔ تن او علی محمدی بود که او را به آبراه گمنامی دلالت کرد و از آنجا سرتیم زبدهٔ اطلاعات عملیات، رانندهٔ تانکر آب شد. او در جزیرهٔ

مجنون «سلوک سقایی» داشت. به همه آب می‌رساند اما خودش تشنه آب بود؛ آبی که او را به سرچشمه بقا برساند.

□

گمنامی علی خوش لفظ، زیر کلاه پشمی انزوا، چندان پنهان نماند. او که تازه از خود عبور کرده بود لو رفت و حالا به دستور فرماندهان باید دست گردان را می‌گرفت و در جاده فاو - بصره از میان دویست تانک عبور می‌داد. همان شگرد و ترفندی که او در فتح خرمشهر، چند بار تجربه کرده بود.

□

علی خوش لفظ یک قهرمان ملی است. این را زخم‌های نشمرده‌ای که از او «علی خوش زخم» ساخته گواهی می‌دهد. علی خوش زخم، نیازی به مدال ملی شجاعت ندارد. بچه بازیگوش محله «شترگلوی همدان»، که روزگاری از جوان راست بالا می‌رفت، پس از یازده بار مجروحیت با تیر و ترکش و موج و شیمیایی، حالا نمی‌تواند روی تخت بیمارستان بنشیند. تیر کالیبر تانک در آورده‌گاه شلمچه و کربلای ۵، پس از ۲۶ سال، همسایه نخاع اوست.

□

علی خوش لفظ، به تعبیر هم‌زمانش «علی خوش رفیق» است. طی هشت سال جنگ، هشتصد نفر از رفقایش شهید شده‌اند که با نود نفر از آنان رفیق‌تر و عقد اخوت بسته بود. از این جماعت هشت نفرشان پاره تن او بوده‌اند. برادرانی چون علی محمدی، نادر فتحی، حبیب مظاهری، رضا نوروزی، عباس علافچی، بهرام عطائیان، جمشید اصلیان، و علی چیت‌سازیان که به رفیق اعلی رسیدند.

علی خوش رفیق برای هیچ‌کدام از آن‌ها رفیق نیمه‌راه نبود. کتاب خاطرات او مرام‌نامه برادری است. علی خوش لفظ، پتی دو برادر شناسنامه‌ای، جعفر و امیر، را نیز به جبهه باز کرد. آن دو نیز خدایی شدند و شیرازه کتاب خاطرات علی با آن دو بسته می‌شود.